



بررسی و تحلیل شگرد احتجاج در کلمات قصار امام علی(ع)

علی نجفی ایوکی^{۱*}، منصوره طالبیان^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۸/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۲/۰۴
(از ص ۴۱ تا ۶۰)

چکیده

کاربردشناختی زبان، در جهت ایجاد انگیزه ارتباطی معین بین طرفین به بررسی کلام میان متکلم و مخاطب می‌پردازد و از جمله جریان‌هایی است که در علم زبان‌شناسی نوین از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. در این میان «احتجاج» فرایندی ارتباطی-زبانی است که متکلم در راستای تغییر نگرش و دیدگاه‌های مخاطب آن را به کار می‌گیرد و در جهت اهداف موردنظر، اندیشه‌ی وی را به تکاپو وامی‌دارد و در این فرایند از فنون و شیوه‌های گوناگونی بهره می‌گیرد. در این جستار نگارندگان برآنند تا قابلیت شگرد احتجاج را در برخی از کلمات قصار امام علی(ع) واکاوی و تحلیل نمایند و در پایان جدول و نموداری از فراوانی استراتژی‌هایی که با جنبه احتجاجی در کل کلمات قصار به کار گرفته شده ارائه دهند. نتایج پژوهش نشان از آن دارد که امام علی(ع) با حفظ قوانین تصور زبان، در جهت اقناع و متقاعدسازی مخاطب خویش، از انواع استراتژی‌های زبانی - بلاغی بهره برده و به صورت هنرمندانه، مفاهیم اخلاقی، عبادی، اعتقادی، اجتماعی و تربیتی موردنظر خویش را در قالب مناسب‌ترین واژگان مطرح می‌نماید. دیگر اینکه گاه در کلام حضرت(ع) درهم‌تنیدگی استراتژی‌های زبانی و بلاغی دیده می‌شود که نمایانگر توانش زبانی و کاربردشناختی وی است.

کلید واژه‌ها: امام علی(ع)، نهج البلاغه، گفتمان، احتجاج، استراتژی‌های زبانی و بلاغی.

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه کاشان
۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه کاشان
*: نویسنده مسئول

۱. مقدمه

واژه «الْحِجَاج» که در زبان فارسی به آن «احتجاج» گویند، بر وزن «فعال» و به معنای استوار است که از ریشه «حجج» گرفته شد؛ لفظ «حجج» به معنای قصد کردن و واژه «حجة» به معنای برهان و استدلال است که با تکیه بر آن، در مناظره و مشاجره طرف مقابل تسلیم می‌شود. گاه کلمه «حجة» هم‌طراز با واژه «التخاصم» و دربردارنده مفهوم اقامه حجت و دلیل است؛ به بیان روشن‌تر «أَحْجُ خَصْمِي» از سازه مفهومی «أَغْلِبُهُ بِالْحُجَّةِ» به معنای غلبه و پیروزی بر انکارکننده کلام در مناظره و مجادله آمده است (ابن منظور، ۱۹۹۴: ۲۲۸/۲) (ماده حجج).

در علم زبان‌شناسی نوین، احتجاج^۱ از اهمیت بسزایی برخوردار است؛ توانشی زبانی که در فرآیند محاوره و گفت‌وگو میان افراد به‌ویژه در روند رستاخیزی وازگان و برجسته‌سازی کلامی و تأثیر بر مخاطب از سوی آفریننده یک متن از نقش محوری برخوردار است. احتجاج یک فرایند ارتباطی- زبانی و همگام با گفت‌وگو است. در حقیقت زبان یک بالندگی و فعالیت کلامی است که بر فرضیه‌های معینی از سیاق تحقق می‌یابد. بر این اساس، گوینده در هنگام گفت‌وگو و بحث، باورها و ادراکات ذهنی‌اش را به شنونده منتقل می‌کند و در نتیجه وی با بهره‌گیری از کلام احتجاجی به اقناع و تغییر افکار و اندیشه‌های مخاطب مبادرت می‌ورزد؛ به‌ویژه آن‌گاه که میان متکلم و شنونده اختلاف‌نظر وجود داشته باشد. در تعریفی ساده‌تر، احتجاج «جنس ویژه‌ای از کلام است که بر قضیه یا فرضیه‌ای بنیان نهاده شده و متکلم ادعای خویش را با اثبات و توجیه به‌وسیله‌ی زنجیره‌ای از کلام، بیان می‌کند؛ با این هدف که طرف مقابل را به‌درستی ادعایش قانع کند و نسبت به این قضیه، در موقعیت و رفتار او تأثیر گذارد» (العبد، ۲۰۰۲: ۴۴).

۱-۱. بیان مسئله

زبان یک سیستم قراردادی منظم از آواها یا نشانه‌های کلامی یا نوشتاری است که توسط انسان‌های متعلق به یک گروه اجتماعی یا فرهنگی خاص برای دریافت و فهم ارتباطات و اندیشه‌ها به کار برده می‌شود. زبان‌شناسان، زبان را از دو جنبه اساسی مورد بررسی قرار می‌دهند: نخست جنبه شکلی زبان که در نزد پژوهشگران غرب به بررسی ساختار زبانی شهرت یافته است و دوم جنبه ارتباطی زبان که در نظرگاه زبان‌شناسان نظری، پیوندی ژرف با گفت‌وگو و تحلیل آن دارد. از آنجا که گفت‌وگو^۲ به معنای «کاربرد زبان به منظور برقراری ارتباط است» (بوقره، ۲۰۱۲: ۲۲) بنابراین ارتباط میان زبان و گفت‌وگو، ارتباطی کاملاً دوسویه به شمار می‌رود؛ به بیانی دیگر گفت‌وگو، زبان را و زبان، گفت‌وگو را می‌سازد. کاربردشناختی زبان^۳ که به بررسی کلام میان متکلم و مخاطب در جهت تحقق انگیزه ارتباطی معین میان طرفین اشاره دارد، از جمله مبانی‌ای است که در علم زبان‌شناسی جدید از حیطة گسترده‌ای برخوردار است که بعد اقناعی زبان، شرط اساسی گفت‌وگو را نیز شامل می‌شود. بیان این نکته که در روند گفت‌وگو، متکلم جهت جذب مخاطب

1. Argumentation
2. Discourse
3. Pragmatics

و متقاعد ساختن او از چه استراتژی‌هایی بهره می‌جوید، همواره از مهم‌ترین راهبردهای اساسی زبان‌شناسی کاربردی و نیز از اهداف اصلی این پژوهش به حساب می‌آید.

وانگهی، کلام حضرت علی(ع) که دربردارنده والاترین اندیشه‌ها و مضامین است، با چنان فصاحت و بلاغتی بیان شده است که با وجود اینکه گوینده آن «بشر» است، انسان به آسمانی بودن آن اذعان می‌نماید. در این راستا عقل محوری و خردورزی و بُعد استدلالی در لابه‌لای سخنان گهربار ایشان، نشانگر آن است که در گفتمان‌هایی که آن حضرت داشته‌اند، مهم‌ترین تکیه‌گاه ارتباطی و تأثیرگذار ایشان با مخاطبان، عقل و فطرت سلیم بوده و سایر مسائل در پرتو آن مطرح شده است؛ اصالت بخشی به اندیشه‌ها، رشد افکار عمومی و بالندگی فرهنگ جامعه، الفاکر برآیند طبیعی این اصل در مکتب علوی است.

در پرتو اهمیت مسئله و از آنجا که تاکنون تحقیقی جامع و مستقل در زمینه بررسی شگرد احتجاج در نهج‌البلاغه صورت نگرفته، پژوهش حاضر بر آن است تا این ترفند زبانی را در کلمات قصار نهج‌البلاغه مورد بررسی قرار دهد البته با مد نظر قرار دادن پرسش‌هایی از جمله: ۱. امام در جهت تأثیرگذاری و متقاعدسازی مخاطبان، تا چه میزان به جنبه کاربردی زبان توجه داشته است؟ ۲. حضرت در کلام حکیمانه‌اش از چه استراتژی‌هایی بهره جسته است؟ ۳. آیا در کلام متکلم هم‌دوشی تکنیک‌های بلاغی و زبانی دیده می‌شود؟ ۴. کدام یک از شگردهای احتجاج در سخنانشان از نمود بیشتری برخوردار است؟

۱-۲. پیشینه پژوهش

در زمینه شگرد احتجاج پژوهش‌هایی هم در خصوص متون دینی و هم در خصوص متون ادبی انجام شده است، اما آنچه مستقیماً مربوط به نهج‌البلاغه است از قرار زیر است:

۱- کتاب «حجاجية الصورة الفنية في الخطاب الحربي» نوشته علی عمران، دمشق، دار نینوی، ۲۰۰۹م؛ نویسنده در این پژوهش، با تکیه بر استراتژی‌هایی چون تشبیه، استعاره، تمثیل، توبیخ و استشهادهای خطبه‌های بن‌مایه جنگی را مورد بررسی و نقد قرار داده است.

۲- مقاله «وظيفة الحجاج في نهج البلاغه قراءة في الأنماط والدلالات» نوشته هادی شندوخ حمید السعیدی و حیدر برزان سکران العکیلی، جامعه بغداد، مجله الآداب، شماره ۹۷، ۲۰۱۱م، (صص ۳۱۸-۳۴۲)؛ نگارندگان در این پژوهش نمونه‌هایی را از نهج‌البلاغه انتخاب و مورد بررسی قرار دادند که حضرت در پاسخ به پرسش‌گران بیان نموده‌اند. این پژوهش بررسی مناظرات حضرت با مخالفان را در دستور کار قرار داده و نگاه زبان‌شناسانه به متن نداشته است.

۳- پایان‌نامه «الحجاج في خطب صدر الإسلام خطب الخلفاء الراشدين نموذجاً» نوشته رحمون زولیکه، جامعه محمد خیضر، ۲۰۱۵م، در این پایان‌نامه ۷۹ صفحه‌ای، محقق پس از شرح کلیات، از ابوبکر، عمر، عثمان و امام علی(ع)، هر کدام یک خطبه را مورد بررسی قرار داده که البته صرفاً هفت صفحه از صفحات تحقیق یادشده به خطبه جهاد امام(ع) اختصاص یافته است.

۳- مقاله «السلم الحجاجي في كتاب الإمام علي(ع) لمالک الأشتر لما ولّاه مصر»، نوشته رجاء محسن حمد، جامعه الکوفه، مجله اللغة العربية وآدابها، شماره ۲۷، ۲۰۱۸م، (۵۶۷-۵۹۸)، این تحقیق همچنان که از نامش

پیداست نامه حضرت به مالک اشتر را با مدنظر قرار دادن استراتژی‌هایی چون لکن، بل، حتی، لأن، لام تعلیل، لکی، لکیلا، واو، فاء، ثم، إنما، نفی، نفی و استثنا و تأکید مورد بررسی قرار داده است. بررسی‌ها نشان می‌دهد تاکنون هیچ اثری به بررسی تکنیک احتجاج در کلمات قصار حضرت نپرداخته و آن کلام حضرت را براساس استراتژی‌های زبانی و بلاغی مورد کنکاش و بررسی قرار نداده است.

۱-۳. ضرورت و اهمیت پژوهش

به‌رغم اختصار بیانی و حکمت والای کلمات قصار امام علی(ع)، تاکنون آن متن، از نظرگاه احتجاج از سوی پژوهندگان مورد ارزیابی قرار نگرفته و همین امر اهمیت و ضرورت تحقیق پیش روی را دوچندان می‌کند؛ به‌ویژه اینکه فرض بر این است که یک متکلم، جهت اقناع مخاطب و باورپذیری مفهوم سخن، می‌کوشد در سخن کوتاه خود از کارآمدترین استراتژی‌های زبانی بهره‌گیرد؛ لذا ضروری می‌نماید سخن امام(ع) از این زاویه مورد ارزیابی قرار گیرد.

۲. مفهوم احتجاج

مهم‌ترین هدف گوینده از کاربست تکنیک احتجاج، اقناع و اثرگذاری در شنونده و جهت‌دار کردن رفتار و منش او یعنی تغییر در اندیشه و احساسات مخاطب است (الشهری، ۲۰۰۴: ۴۴۴). «توماس چیدل»^۱ زبان‌شناس معروف فرانسوی، اقناع را تلاشی آگاهانه برای اثرگذاری در رفتار تعریف می‌کند (العبد، ۲۰۰۲: ۴۴)؛ بنابراین اقناع از ضرورت‌های هر کلام احتجاجی است. با این‌همه تکنیک اقناع با تکنیک احتجاج متفاوت است؛ از آن روی که «ممکن است متن کلام و خطاب اقناعی باشد، اما نشانه‌ای از استدلال و احتجاج در آن دیده نشود؛ زیرا در تکنیک اقناع، حجت‌آوری معنا و مفهومی ندارد؛ بنابراین هر کلام احتجاجی، اقناعی است ولی هر کلام اقناعی احتجاجی نیست» (همان). قابل‌ذکر است که این دو تکنیک زبانی، از ابزار و استراتژی یکسانی بهره نمی‌گیرند (ر.ک: کرم‌پور و دیگران، ۱۳۹۴: ۲۹-۳۰).

لازم به توضیح است در گفتمان احتجاجی تنها به بیان ادراکات و حقایقی که زیرشاخه امور بدیهی است بسنده می‌شود و گوینده به توجیه و تأکید کلام روی نمی‌آورد، بلکه سخنان بدیهی و مسلم را پایه‌ای برای ادعای خویش قرار می‌دهد. در حقیقت احتجاج از امور شناخته شده - که گوینده و شنونده در مورد آن هیچ اختلاف‌نظری ندارند- صادر می‌شود تا بر پایه آن، مقاصد گوینده تحقق یابد. «گفتمان احتجاجی برای تأثیر در افکار و اندیشه مخاطب القا می‌شود که هر سخنی را مانند نتیجه، شایسته پذیرش قرار می‌دهد» (العبد، ۲۰۰۲: ۴۰). این توجیهات و اثبات‌ها، مجموعه‌ای از دلایل است که احتجاج‌گر به منظور طرح ایده و ادعایش بدان تمسک می‌جوید تا نتیجه مورد نظر را بر طبق آن بیان کند. گفتنی است لازم نیست ادله در نفی و اثبات، یقینی و قطعی باشد؛ به دیگر بیان، هدف از احتجاج «صدق و برهان قطعی نیست، بلکه اقناع و استدلال است» (اعراب، ۲۰۰۱: ۱۲۷).

1. Thomas Scheidel

روشن است که استدلال احتجاجی با استدلال و برهان منطقی^۱ تفاوت دارد؛ از آن روی که هر یک به نظامی متفاوت وابسته‌اند؛ استدلال احتجاجی به نظام گفتمان و استدلال منطقی به نظام منطقی مرتبط است. در حقیقت کلام طبیعی، خطاب برهانی نیست؛ زیرا استدلال منطقی ارائه نمی‌دهد و بر پایه اصول استنتاجی بنا نشده است. به دیگر تعبیر، تکنیک احتجاج به معنای استدلال آوری بر درستی اثبات یک قضیه یا ارائه اثر صحیح استدلال از نظر منطقی نیست. در حقیقت نتیجه‌ای که از برهان منطقی به دست می‌آید قطعی است. چنانکه در نمونه زیر عالم بودن علی با ارائه اسباب منطقی قطعیت می‌یابد:

مقدمه اول: كُلُّ الْعَوَّيْنِ عُلَمَاءُ مُقَدَّمَةٌ دوم: عَلِيٌّ لُعَوِيٌّ نَتِيْجَةٌ: إِذْنُ عَلِيٍّ عَالِمٌ.

اما نتیجه استدلال احتجاجی، احتمالی است برای نمونه: «انْخَفَصَ مِيزَانُ الْحَرَارَةِ إِذْنُ سَيِّزَلِ الْمَطَرُ» (العزوی، ۲۰۰۶: ۱۵).

گفتنی است پیشینه این نظریه به رشد اندیشه‌های فلسفی در یونان باستان باز می‌گردد؛ فلاسفه یونان به فن سخنوری به‌ویژه شعر و خطابه روی آوردند و برای فن کلام، قواعد نظری و عقلی بنیان نهاده و از استراتژی اقناع سخن گفتند. چنانکه ارسطو در کتاب «فن خطابه» به این تکنیک اشاره نموده و آن را به دو نوع بلاغی و جدلی تقسیم‌بندی می‌کند (طروس، ۲۰۰۵: ۱۵). زبان‌شناس غربی «پیرلمان»^۲ ارسطو را «پدر نظریه احتجاج» می‌خواند و به پیشتازی وی در احتجاج بلاغی اشاره می‌کند (یوزناشه، ۲۰۱۰: ۱۲). این نظریه اگرچه از یونان باستان مطرح شده، اما در سایه نظریه‌پردازی «پیرلمان» رنگ تازه‌ای به خود گرفت. وی نخستین فردی است که در پژوهش‌های بلاغی جدید، تئوری احتجاج را مطرح نمود و «تیتیکا»^۳ او را در تبیین ساختارهای نظریه یاری رساند؛ آن دو بر این باورند که هدف احتجاج، اذعان و پذیرش اندیشه و عقل در مورد موضوع مطرح است و کارآمدترین و سودمندترین احتجاج آن است که در شدت اعتراف موفق باشد و درجه آن در باور مخاطب به‌اندازه‌ای باشد که او را به انجام و اجرای آن عمل مطلوب یا دست کشیدن از آن ترغیب نماید (صوله، ۲۰۰۶: ۲۸).

«دوکرو»^۴ زبان‌شناس معروف فرانسوی (۱۹۳۰م) در سال ۱۹۷۳ با دیدگاه جدیدی به احتجاج نگریست و نظریه احتجاج در زبان را مطرح نمود با این اندیشه که «ما به قصد تأثیر، سخن می‌گوییم» (العزوی، ۲۰۰۶: ۱۴) این تئوری به ابزارهای زبانی و امکانات طبیعی زبان که برای گوینده در توجیه کلامش فراهم می‌شود اهمیت می‌دهد. دیگر بر این باور بود که «از ویژگی‌های ذاتی زبان استدلال و احتجاج است؛ بدین معنا که این کارکرد زبانی، شاخصی است برای زبان در ساختار کلام، معنا، جلوه‌های آوایی، صرفی، قاموسی و ترکیبی» (همان، ۸)؛ به دیگر بیان، احتجاج یک ملکه زبانی است که در همه افراد مشترک است و جدایی زبان و احتجاج از یکدیگر ممکن نیست. در حقیقت کارکرد احتجاجی گفتمان، در ساختار ترکیبی زبان آشکار می‌شود و احتجاج قبل از آن که از جلوه‌های کاربردشناختی کلامی به شمار آید یک پیوند زبانی است.

1. Demonstration
2. Perelman
3. Titieca
4. Doucrot

سخن‌سنگان و ناقدان عرب پس از آشنایی با قواعد و اصول کاربردی زبان ضمن ریشه‌یابی آن در مباحث ادبی و بلاغی، تلاش نمودند تا از دریچه این نظریه سیستمی و نقش‌گرا، آثار ادبی خود را در بوته نقد قرار دهند. آنان بلاغت را - که مطابقت کلام فصیح با مقتضای حال مخاطب است - مهد زبان‌شناسی کاربردی به شمار آوردند؛ با این باور که ریشه‌های نظریه احتجاج در پیشینه ادبیات عرب به‌ویژه در حوزه نقد و بلاغت دیده می‌شود و اصطلاحات زیادی به چشم می‌خورد که از لحاظ مفهوم و معنا به واژه احتجاج نزدیک است و ازگانی مانند: «علم المناظرة، علم آداب البحث، علم آداب الحوار، علم صناعة التوجيه و علم الجدل» (الباهی، ۲۰۰۴: ۱۷).

۲-۱. استراتژی‌های احتجاج در حکمت‌های نهج البلاغه

۲-۱-۱. استراتژی‌های زبانی

ارزش احتجاجی کلام تنها به بیان حقایق و کشفیات نیست، بلکه باید جملات علاوه بر محتوای اخباری از عناصر و ساختارهایی تشکیل شده باشد تا بهتر موردپذیرش شنونده قرار گیرد (اعراب، ۲۰۰۱: ۲۱۴). این عناصر همان تکنیک‌های زبانی هستند که کارکرد استدلال و احتجاج کلام را بر دوش می‌کشند. در حقیقت استراتژی‌های زبانی، ابزارهایی هستند که گوینده را در پیوست ارتباط میان استدلال و نتیجه یاری می‌رساند؛ یعنی گوینده در ارائه دلیل متناسب با سیاق سخن، از این ابزارها بهره می‌گیرد تا مخاطب را به نتیجه مورد نظر هدایت کند. ابزارهای زبانی در هر خطابی به‌ویژه در نهج البلاغه از برترین وسائل احتجاج برای دست‌یابی به رضایت‌مندی مخاطب است؛ از آن روی که توانایی و ظرفیت استدلال و توجیه در کلام را بالا می‌برد. «دوکرو» این استراتژی‌های زبانی را به دو نوع پیوند و عوامل احتجاجی تقسیم می‌کند.

۲-۱-۱-۱. پیوندهای احتجاج

در چارچوب استراتژی کلامی، حروف ربط یا پیوند با هدف سودمند نمودن خطاب بین دو جمله یا بیشتر ارتباط ایجاد می‌کنند (حسان، ۲۰۰۴: ۲۱۳) و زمینه انسجام کلام را فراهم می‌آورند. قابل ذکر است که پیوندهای احتجاجی بعد کاربردشناختی به خود می‌گیرد؛ از آن روی که بین دو کلام در یک خطاب پیوند ایجاد می‌نماید و نقش بسزایی در دقت و موشکافی روایتی که بین حجت و نتیجه است بازی می‌کند. این پیوندهای استدلالی در هماهنگی متن و ارتباط اجزاء کلام و بیان مفاهیمی که در کلام به آن‌ها تصریح نشده نقش مهمی برعهده دارند که به مهم‌ترین آن‌ها در زیر اشاره می‌شود.

۲-۱-۱-۱-۱. لکن

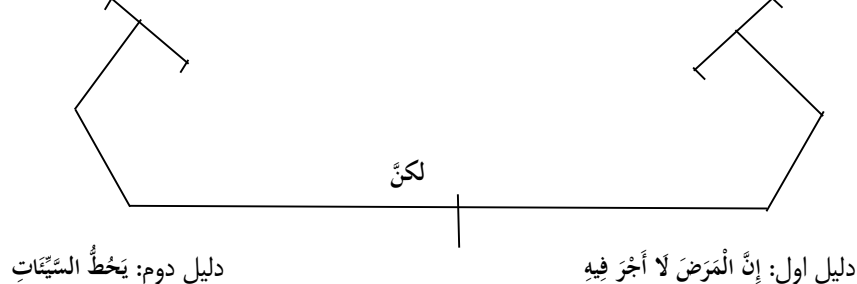
لکن از حروف مشبه بالفعل است که بر جمله اسمیه وارد می‌شود و مبتدا را به‌عنوان اسم، منصوب و خبر را مرفوع می‌نماید و مفید معنای استدراک است؛ یعنی فرض اثبات یا نفی کلام ماقبل را می‌زداید (ابن هشام، ۱۹۸۳: ۱۴۸)؛ بر این اساس، کلام ماقبل و مابعد حرف «لکن» یکسان نیست و در معنا و مفهوم با هم ناسازگارند و به نتیجه‌ای متعارض می‌انجامند. در حقیقت این حرف پیوند، کلام را در حالت نفی و ایجاب قرار می‌دهد. زبان‌شناسان بر این باورند که حجت و دلیل ارائه شده بعد از این حرف در رساندن مخاطب به نتیجه، از دلیلی که قبل از آن ذکر شده، قوی‌تر است (دریدی، ۲۰۱۱: ۳۴۷). از این رو به عنوان شاخصی

برای توجه و عنایت به نتیجه در استدلال کاربرد می‌یابد. این حرف پیوند برای انتقال و اثبات معنا در ذهن مخاطب در سخنان امیرمومنان کاربرد یافته است؛ از بارزترین نمونه آن می‌توان به حکمتی که در زیر آمده اشاره نمود، آنجا که می‌فرماید:

«إِنَّ الْمَرَضَ لَا أُجْرَ فِيهِ وَلَكِنَّهُ يَحْطُّ السَّيِّئَاتِ وَيَحْتُهَا حَتَّى الْأُزْرَاقِ» (حکمت/۴۲) (در بیماری پاداشی نیست اما گناهان را از بین می‌برد و آن‌ها را چونان برگ پاییزی می‌ریزد).

در این نمونه، حرف پیوند «لکن» میان جمله قبل و بعد آن، یک ناسازگاری استدلالی ایجاد کرده است؛ بخش اول کلام «إن المرض لا أجر فيه» حجت اول است که القاگر نتیجه ضمنی آن یعنی «بیماری پاداش اخروی را به همراه ندارد و شخص بیمار موردعنایت و آمرزش خداوند واقع نمی‌شود» است، حال آنکه عبارت «يحط السيئات» بیانگر عنایت خداوند نسبت به بیمار است؛ از آن روی که گناهانش را می‌بخشد و وی را در سایه رحمت و مغفرت خویش قرار می‌دهد. از آنجاکه دلیل دوم قوی‌تر از دلیل اول است، بنابراین سخن را به نتیجه‌ای ناسازگار هدایت می‌کند که این پیوند احتجاجی را می‌توان به این شکل در نمودار زیر ترسیم نمود:

نتیجه: شخص بیمار موردعنایت خداوند واقع نمی‌شود. نتیجه ناسازگار: بیمار در سایه رحمت خداوند قرار می‌گیرد.



امام (ع) با این شیوه از سخن، ذهن مخاطب را به چالش می‌کشد؛ از آن روی که میان دو امر متضاد ارتباط ایجاد نموده و شنونده را با یک نتیجه‌ای که خلاف انتظار است و مفهومی مخالف با کلام قبل دارد روبه‌رو می‌نماید. در حقیقت حرف پیوند استدراک، در جهت متقاعد ساختن مخاطب، از وظیفه‌ای کاملاً اقتناعی برخوردار است. امام برای اثبات این سخن در باور و اندیشه شنونده، آن را با تشبیه پیوند می‌دهد و محو شدن گناهان را به‌مانند ریزش برگ درختان می‌داند تا علاوه بر بعد زیبایی‌شناسی، زمینه اقتناع را فراهم آورد.

۲-۱-۱-۱-۲. حتی

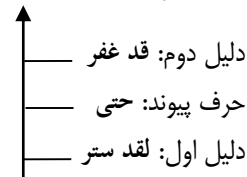
حجت‌ها و دلیل‌هایی که با «حتی» به یکدیگر پیوند می‌یابند باید به گروهی احتجاجی منسوب باشند؛ بدین معنا که یک نتیجه را در ذهن ترسیم نماید (العزای، ۲۰۰۶: ۷۳). الناجح این‌گونه به سخن ریبول استناد می‌کند که این حرف پیوند، برای تأثیر و اقتناع مخاطب دلیل‌ها را با رتبه و درجه بیان می‌کند؛ یعنی حجت‌ها از لحاظ قوت و ضعف با یکدیگر یکسان نیستند و دلیلی که بعد از این حرف پیوند ذکر می‌شود در هدایت

مخاطب به نتیجه کارآمدتر است (۲۰۱۱: ۱۳۳). امام علی(ع) جهت هشدار انسان‌ها نسبت به مجازات الهی در حکمتی می‌فرماید:

«الْحَذَرَ الْحَذَرَ فَوَاللَّهِ لَقَدْ سَتَرَ حَتَّى كَأَنَّهُ قَدْ غَفَرَ» (حکمت/۳۰) (هشدار! هشدار! به خدا سوگند! خداوند چنان پرده‌پوشی کرده که می‌پنداری تو را بخشیده است).

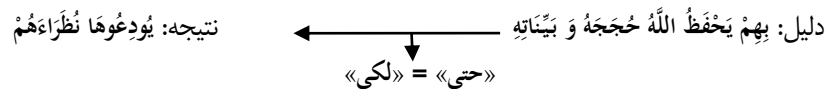
این سخن به صفت ستارالعیوب بودن خداوند اشاره دارد؛ در حقیقت خداوند با رحمت گسترده‌اش گناهان پنهانی بندگان را هویدا نمی‌سازد تا به آنان فرصتی دهد و راه توبه را برایشان بگشاید. حضرت با بیان دو استدلال (لقد ستر، قد غفر) و کاربرد حرف پیوند «حتی» به همه گناهکاران هشدار می‌دهد که از صبر الهی در مقابل گناهان مغرور نشوند؛ اما ایشان بخشش الهی را دلیل محکم برای برحذر داشتن گناهکار از نافرمانی می‌داند و با تأکید جمله با (فاء، واو قسم، لام، قد) و ذکر دو دلیل در قالب فعل ماضی - که دلالت بر قطعیت دارد - کلام خود را بیان می‌کند تا راه انکار بر مخاطب را ببندد. قابل ذکر است که احتجاج در این کلام به صورت رتبه‌ای است؛ بدین معنا که امام(ع) ابتدا دلیل ضعیف و سپس حجت قوی را بیان می‌کند که شکل زیر گویای این امر است:

نتیجه: دوری گناهکار از نافرمانی خداوند



گاه در کلام حضرت حرف پیوند «حتی» برای تعلیل کاربرد می‌یابد که در این صورت نتیجه به صورت ضمنی نیست، بلکه در یافت کلام ذکر می‌شود که می‌توان به نمونه زیر اشاره نمود:

«بِهِمْ يَحْفَظُ اللَّهُ حُجَجَهُ وَ بَيِّنَاتِهِ حَتَّى يُودِعُوَهَا نُظْرَاءَهُمْ وَ يَرْزَعُوَهَا فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ» (حکمت/۱۴۷) (خداوند به وسیله آنان حجت‌ها و نشانه‌های خود را نگاه می‌دارد تا به کسانی که همانندشان است بسپارد، و در دل‌های آنان بکارد). امیرمؤمنان در این سخن به وجوب و وجود امام معصوم در میان امت تصریح می‌نماید و آنان را گنجینه‌های اسرار الهی و حافظان معارف وحی و نبوت و دلائل حقانیت دین اسلام معرفی می‌کند (مکارم، ۱۳۹۰: ۲۰۸/۱۳). در حقیقت ایشان جهت تثبیت هر چه بیشتر دین در ذهن، از ابزاری زبانی بهره جسته است؛ حرف پیوند در این نمونه بر تعلیل دلالت دارد؛ بدین معنا که کلام قبل از «حتی» دلیل برای نتیجه‌ای است که بعد از آن بیان شده و می‌توان حرف تعلیل «لکی» را جایگزین آن نمود:



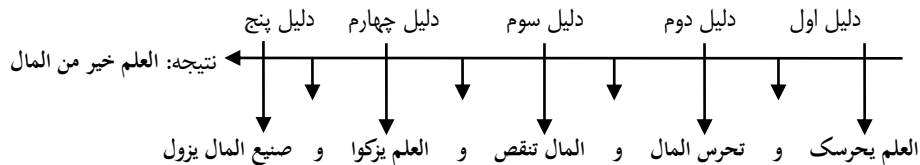
۲-۱-۱-۳. واو

«واو» از مهم‌ترین حروف پیوند در احتجاج است که تنها عهده‌دار جمع و ترکیب نمودن دلائل نیست، بلکه با هدف تقویت و بیان، دلیل‌ها را به گونه افقی به یکدیگر پیوند می‌دهد و هر دلیل را با دیگری تقویت

می‌نماید تا به نتیجه مطلوب بینجامد (الشهری، ۲۰۰۴: ۱۱). این حرف پیوند برای انتقال و اثبات معنا، در گفتار امام بسامد گسترده‌ای به خود اختصاص داده است از جمله:

«يَا كَمِيلُ، الْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ الْعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَأَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ وَالْمَالُ تَنْقُصُهُ التَّفَقُّهُ وَالْعِلْمُ يَزُكُّوْا عَلَى الْإِنْفَاقِ وَصَنِيعُ الْمَالِ يَزُولُ بِزَوَالِهِ» (حکمت/۱۴۷) (ای کمیل علم بهتر از مال است؛ زیرا علم، نگهبان توست و مال را تو باید نگهبان باشی، مال با بخشش کاستی پذیرد اما علم با بخشش فزونی یابد و مقامی که با مال به‌دست آمده با نابودی مال، نیست می‌گردد).

این شیوه سخن، ما را به این نکته رهنمون می‌سازد که امام(ع) در مقایسه‌ای بسیار جالب با پنج استدلال ارزش‌های والایی از برتری علم و معرفت را بر سرمایه‌های مادی اثبات می‌نماید: ۱. علم نگهبان و پاسدار انسان و انسانیت است. ۲. ثروت به پاسداری نیازمند است. ۳. ثروت با هزینه کردن کاستی می‌گیرد. ۴. علم با انفاق افزون می‌گردد. ۵. دست‌پروردگان ثروت، با زوال آن از بین می‌روند. حرف ربط «واو» میان دلایل، ارتباط ایجاد نموده که هر دلیلی، دیگری را تقویت می‌کند و چپش آن‌ها به تحکیم نتیجه یعنی برتری علم بر ثروت می‌انجامد. شکل زیر گویای این مطلب است:



در حقیقت امیرمومنان برای اثبات سخن خویش و متقاعدسازی مخاطب، کلام را با ایجاز همراه می‌کند و با رعایت توازن و هماهنگی واژگان در بیان حجت‌ها و تقدیم نتیجه بر دلایل، راه انکار را بر مخاطب می‌بندد. سیاق کلام بر این امر تأکید دارد که ایشان با تکیه بر اسلوب ایجاز حذف، دلیل ششم یعنی «دست‌پروردگان علوم پایدارند» را ذکر نمی‌کند.

نکته دیگری که بیانش در اینجا ضرورت دارد این است که متکلم، گرچه سخن خود را در خطاب با کمیل مطرح نموده، اما روی سخن وی در واقع مخاطبان دیگر بوده است تا با این ندا و خطاب، پی به اهمیت مضمون ببرند و باورپذیری محتوای کلام برای آنان بیشتر باشد؛ با این استدلال که وقتی حضرت، چنین سخنی را با قاطعیت و استدلال ورزی به یاور نزدیک خود بیان می‌دارد، در پذیرش آن نباید هیچ شک و تردیدی نمود.

۲-۱-۱-۱-۴. اِنْ

«اِنْ» از حروف مشبه‌بالفعل است که بر مبتدا و خبر وارد می‌شود و مبتدا را به‌عنوان اسم، منصوب و خبر را مرفوع می‌کند. در این حرف معنای تأکید نهفته است؛ یعنی «انتساب خبر را برای مبتدا تأکید می‌کند و شک و انکار را از آن می‌زداید و به‌منزله تکرار جمله است» (حسن، دت: ۶۳۱). این حرف پیوند، برای توجیه سخن استفاده می‌شود و در کلام استدلالی حضوری فعال دارد. در حقیقت «برای تصحیح امری که قبلاً ذکر شده کاربرد می‌یابد و دارای نظام وارونه و تنازلی است» (درنونی، ۲۰۱۳: ۱۶۱)؛ یعنی نتیجه بر این حرف مقدم

می‌شود. حرف پیوند مورد بحث در کلام قصار حضرت بسامد گسترده‌ای دارد؛ از آن روی که ایشان مفاهیم اخلاقی، عبادی و اجتماعی و... را ابتدا بیان می‌فرماید، سپس با استدلال، علت گرایش یا ترک آن امر را برای مخاطب روشن می‌سازد و بدین شیوه مخاطب را قانع می‌کند. چنانکه می‌فرماید:

«لَا تَصْحَبِ الْمَائِقَ فَإِنَّهُ يَزِينُ لَكَ فِعْلَهُ وَ يُوَدُّ أَنْ تَكُونَ مِثْلَهُ» (حکمت/۲۹۳) (همنشین بی‌خرد مباش، که کار زشت خود را زیبا جلوه داده، دوست دارد تو همانند او باشی).

در این سخن، امام از همنشینی با انسان احمق نهی می‌فرماید؛ با این استدلال که شخص کم‌خرد خویشتن را از نظر نفسانی کامل و تمام کارهایش را شایسته جلوه می‌دهد، حال آنکه وی میان سود و زیان واقعی تمیز نمی‌دهد و ناخواسته دوست خویش را در دام وسوسه‌های احمقانه خود گرفتار می‌سازد. همچنان که از متن مشخص است حرف پیوند «إِنَّ» میان نتیجه و دلیل ارتباط ایجاد نموده و استدلال برای شرح نتیجه بعد از حرف پیوند به گونه وارونه قرار می‌گیرد که این شیوه استدلال‌آوری در اقناع مؤثر است؛ از آن روی که نتیجه ابتدا در ذهن مخاطب تثبیت می‌شود.

إِنَّ

نتیجه: لاصحاب المائق → دلیل ۱: یزین لک فعله دلیل ۲: و یود أن تكون مثله

۲-۱-۱-۲. عامل احتجاج

احتجاج در نظرگاه «دوکرو» بر پایه توجیه است و عوامل احتجاجی که بر اسناد کلام وارد می‌شود درجه این توجیه کلامی را تقویت می‌نماید و از پیچیدگی و ارائه نتایج گوناگون جلوگیری کرده و مخاطب را در مقابل یک نتیجه قرار می‌دهد (ناجح، ۲۰۱۱: ۳۱). در حقیقت عوامل احتجاجی بین متغیرات، یعنی دلایل یا نتیجه، پیوند نمی‌زند، بلکه به محصور و مقید ساختن پتانسیل‌های استدلالی کلام می‌پردازد و نتیجه را در ذهن مخاطب تقویت می‌کند. قصر از جمله این عوامل است که یک خطیب، کلامش را با کاربرد آن به سمت وسویی مورد نظر هدایت می‌کند. بعد کاربردشناختی این ابزار زبانی به‌وضوح در ساختار شکل‌دهنده آن قابل ملاحظه است به‌گونه‌ای که کاربرد آن متضمن سیاق ارتباطی است که از طرفی متکلم به‌قصد متقاعد ساختن مخاطب از آن بهره می‌گیرد و از طرفی دیگر ذهن مخاطب را بر آن می‌دارد تا از این رهگذر، ظرفیت‌ترین ویژگی‌های زبانی، ادبی و اعتقادی گوینده را تحلیل نماید و این امکان به دلیل ساختار کلامی و ویژگی‌های قصر و حصر حاصل می‌شود (محفوظی، ۲۰۱۰: ۶۹).

اسلوب نفی و استثناء از قابلیت کاربردی ویژه‌ای برخوردار است و دو جزء تأکیدی آن جنبه تقریری کلام را دوچندان می‌کند و تردید را از مخاطب می‌زداید. در نگرشی دیگر، ورود عواملی همچون (ما ... إلا)، (إن ... إلا)، (لیس ... إلا) بر جمله، مفهوم کلام را از حالتی ابلاغی^۱ به حالتی استدلالی^۲ سوق می‌دهد تا مخاطب با تحلیل و تجزیه، از آن حکمی قطعی استنتاج کند. همچنین این ملاک زبانی بر پویایی ذهن مخاطب در دریافت انگیزه متکلم می‌افزاید تا او تنها شنونده یا خواننده محض نباشد. در میان انواع قصر، قصر به «نفی

1. fonction informative

2. L'argumentativité

و استثناء» عنصری فعال و کاربردی در سخنان امام علی(ع) است تا جایی که ایشان در بیان انواع مفاهیم اخلاقی، عبادی، اجتماعی، سیاسی و... از این تکنیک بسیار بهره جسته است. از نمونه‌های قصر به نفی و استثناء:

«إِنَّ اللَّهَ سُخَّانَةٌ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ فَمَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلَّا بِمَا مُنِعَ بِهِ غَنِيٌّ وَاللَّهُ تَعَالَى سَائِلُهُمْ عَنْ ذَلِكَ» (حکمت/۳۲۸) (همانا خدای سبحان روزی مستمندان را در اموال سرمایه‌داران قرار داده است، پس مستمندی گرسنه نمی‌ماند، جز به کامیابی توانگران، و خداوند از آنان درباره گرسنگی گرسنگان خواهد پرسید).

حضرت با قصر موصوف بر صفت و جمع میان اسلوب نفی و استثناء، ثروتمندان را به واجب الهی یعنی زکات دعوت می‌کند و آنان را از عذاب خداوند برحذر می‌دارد. وی در قالب اسلوب تأکیدی موصوف را ویژه صفت قرار می‌دهند و زیاده‌خواهی ثروتمندان را تنها عامل گرسنگی فقیران می‌دانند و از این رهگذر شک و تردید را از ذهن مخاطب می‌زدایند. لازم به ذکر است که ادات نفی و استثناء مقصور را ویژه مقصور علیه قرار می‌دهد؛ از این رو قصر در احتجاج به مثابه مقدم داشتن نتیجه به گونه وارونه است. به دیگر بیان، حجت و دلیل وارونه بعد از نتیجه ذکر شده و از آنجا که دلیل بعد از حرف «إلا» بیان می‌شود قابل تکذیب نیست؛ چراکه ذهن مخاطب تنها منحصر به این دلیل و نتیجه می‌شود و امکان فرض احتمالات دیگر وجود ندارد. شکل زیر گویای این مطلب است:

ما ← نتیجه: جاع الفقير → إلا ← دلیل: إمتاع الاغنياء

امیر سخن در جایی دیگر آورده است: «لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ لِأَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ مُشْتَمِلٌ عَلَيَّ فِتْنَةً» (حکمت/۹۳) (فردی از شما نگوید: «خدایا از فتنه به تو پناه می‌برم»؛ زیرا کسی نیست که در فتنه نباشد).

مضمون این حدیث بیانگر آن است که بشر برای تکامل آفریده شده و مسیر کمال از طریق آزمایش میسر می‌شود، بنابراین چنین دعایی که انسان بگوید: پروردگارا مرا به هیچ تکلیفی مکلف نکن، هیچ‌گاه به اجابت نمی‌رسد (مکارم، ۱۳۹۰: ۵۴۷/۱۲). حضرت در این گفتار حکمت‌آمیز با کاربردی اسلوب نفی و استثناء بر عمومیت امتحان برای همه انسان‌ها و حتمی بودن آن در هر شرایطی تأکید می‌کند. در این میان، مخاطب ممکن است نسبت به آزمایش الهی که لازمه‌ی زندگی دنیوی و آفرینش انسان است دچار تردید شود، اما اختصاص موصوف به صفت در قالب تکنیک قصر، شک را از ذهن مخاطب می‌زداید. بی‌گمان اگر کلام بدون کاربردی این اسلوب بیان می‌شد کلیت معنا نفی می‌شد و به صورت دلیلی قانع‌کننده برای مقابله با انکار مخاطب در نمی‌آمد.

۲-۱-۲. استراتژی‌های بلاغی

راست آن است که احتجاج بلاغی ابزارهایش را از بلاغت قدیم وام می‌گیرد و به تصاویر بیانی و اسلوب‌های زیباشناسیک تکیه می‌زند که این تصاویر نقش مهمی در جذب شنونده و تحریک احساسات وی دارد تا آنجا

که مخاطب، اندیشه و افکار عرضه شده را بهتر درک می کند. «ریبول» برای هر گفتمانی کارکردهایی چون بهره و لذت ادبی، تعلیم و تأثیر در مخاطب برمی شمارد با این باور که گفتمانی که دارای دو ویژگی سبک و احتجاج باشد به بلاغت منسوب است؛ از آن روی که سبک و اسلوب جنبه زیباشناسیک و لذت ادبی را بالا می برد و احتجاج به گفتمان رنگ اقناعی می بخشد (العمری، ۲۰۰۵: ۲۲). در حقیقت وی میان بلاغت و احتجاج یگانگی ایجاد نموده و عناصر بلاغی را ابزاری می داند که گوینده با اتکا به آن بر مخاطب تأثیر می گذارد و او را به سوی اندیشه های خویش هدایت می کند. در این مجال «پیرلمان» نیز معتقد است که «هر اسلوب بلاغی، با خود هدف احتجاج دارد» (الطلبة، ۲۰۰۸: ۱۱۵).

در حقیقت گوینده می کوشد «تا دلالت و معانی را آن سوی الفاظ و کلام خویش قرار دهد با این نیت که سخنش در مخاطب تأثیر گذارد. این امر به وسیله کاربرد مجاز محقق می شود؛ از آن روی که مجاز یکی از شیوه های اثبات معنا و اقامه دلیل است و در به تصویر کشیدن معنا جانشین حقیقت می شود که این جانشینی موجب تغییر در معنای حقیقی نمی گردد، بلکه معنا به گونه زیبا و نیکو ارائه می شود» (صوله، ۲۰۰۶: ۴۵۹). بنابراین آرایه های بلاغی تشبیه، استعاره، کنایه و... علاوه بر زیبایی بخشی به کلام به حوزه احتجاج و استدلال کاربردشناختی منسوب است که گوینده برای اثبات موضوع حجت و نتیجه را با تصاویر بلاغی همراه می کند تا در اندیشه مخاطب نفوذ کند.

تصویرهای بلاغی نهج البلاغه جلوه های انسجام و درهم تنیدگی تعبیر و تصویر، تناسب با معنا و کنش تصویر با سیاق را به نمایش می گذارد. این انسجام و تناسب تا آنجاست که بعد از قرآن، نهج البلاغه در بیان اندیشه ها و آموزه های دینی و اخلاقی، برترین اثر است؛ حتی در بیان مسائل سیاسی، اجتماعی و علمی نیز این روح هنری در نهج البلاغه موج می زند. در این بخش به واکاوی برخی از استراتژی های موردنظر می پردازیم.

۲-۱-۲-۱. تشبیه

ماهیت ترکیبات تشبیهی، خارج کردن کلام از غموض معنایی به سوی آشکارسازی انگیزه های اصلی گوینده کلام است تا صراحت بیان، تأکید، ایجاز، اقناع و بیان تقریری - که همه از ارزش های بنیادین اصول کاربردشناختی است - در کلام نمایان شود. در حقیقت تشبیه، در نزدیک سازی معنا به ذهن مخاطب مناسب ترین آرایه بیانی است که زاویه دید ادیب را به نمایش می گذارد؛ از آن روی که ادیب میان اشیاء و عناصر به ظاهر بی ارتباط، پیوند ایجاد می کند تا مقصود خود را بهتر به شنونده منتقل نماید. امام متناسب با مقتضای حال، با کاربست این آرایه نه تنها بر جنبه بلاغی کلام خویش می افزاید، بلکه مفاهیم ذهنیش را دقیق تر برای مخاطب بیان می نماید و از نقل مستقیم مطلب پرهیز می کند. به عنوان نمونه حضرت می فرماید:

«الْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ فَأَنْتَهُزُوا فُرْصَ الْخَيْرِ» (حکمت/۲۱) (فرصت ها همچون ابر درگذرند، پس فرصت های نیک را غنیمت شمارید).

متکلم برای بیان این واقعیت که فرصت‌های شایسته به سرعت می‌گذرند و باید آن‌ها را غنیمت شمرد و به عمل مبادرت ورزید، گذر لحظه‌های زندگی به ابرهای بهاری که در حال دور شدن از افق زندگی انسان‌اند تشبیه کرده و به منظور متقاعدسازی مخاطب، دلیل خود را با تشبیه همراه ساخته است. از کارکردهای تشبیه در نهج البلاغه آشکارسازی امور پنهان و نزدیک نمودن آن به اندیشه مخاطب است که این امر به وسیله آشکارسازی امور عقلانی در تصاویر محسوس به دست می‌آید تا مخاطب مشبه را بهتر درک نماید و صفات متعددی را برای وجه‌شبه انتزاع کند. مشبه در تشبیهات نهج البلاغه از امور معروف و شناخته‌شده برای شنونده است تا بدین وسیله حقیقت برای مخاطب آشکار شود. به‌عنوان نمونه حضرت می‌فرماید:

«إِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْكُذَّابِ فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُقْرَبُ عَلَيْكَ الْبُعِيدَ وَيُبْعَدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ» (حکمت/۳۸) (از دوستی با دروغگو پرهیز، که او به سراب ماند، دو را نزدیک و نزدیک را دور می‌نمایاند).

در این کلام، امام از دوستی با انسان دروغ‌گو نهی می‌فرماید با این استدلال که دروغگو، رفتار و گفتارش پایه و اساس ندارد و به مثابه سراب است؛ کسانی که واقعیت‌ها را در نظر انسان وارونه جلوه می‌دهند شباهت زیادی به سراب دارند که حضرت با تکیه بر این مطلب آورده است: انسان دروغ‌گو دور را نزدیک و نزدیک را دور می‌سازد. وی ضمن نکوهش دروغ و سفارش به دوری از انسان دروغ‌گو، با تصویرسازی حسی به توصیف چنین فردی می‌پردازد و عمل او را همچون سراب می‌داند؛ با این استدلال که چنین شخصی امور را وارونه نشان می‌دهد. در این نمونه درهم‌تنیدگی استراتژی زبانی و بلاغی دیده می‌شود؛ از آن روی که حرف پیوند «إِنَّ» میان نتیجه و دلیل ارتباط ایجاد نموده و دلیل، در قالب تصویر بلاغی تشبیه و طباق ذکر شده است.

یکی دیگر از شیوه‌های پرکاربرد و اثرگذار در گفتمان، تمثیل است که «ارزش آن از تشبیه بالاتر است؛ از آن روی که تمثیل با علاقه مشابهت دو موضوع را با یکدیگر مرتبط نمی‌سازد، بلکه با همانندی بین اموری که هیچ پیوندی با یکدیگر ندارند ایجاد ارتباط می‌کند» (درنونی، ۲۰۱۳: ۸۹). امام علی (ع) برای تقریب معنا به ذهن شنونده، این شیوه‌ی بیانی را به کار می‌گیرد و امر مبهم را به یک امر محسوس پیوند می‌دهد که این امر نشان‌گر اهتمام و اصرار در تفهیم موضوع دارد؛ زیرا از این رهگذر، بیشتر ذهن مخاطب را در درک معنا یاری می‌رساند. آنجا که آمده است:

«مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ الْحَيَّةِ لَيِّنٌ مَسْهَى وَالسَّمُّ النَّافِعُ فِي جَوْفِهَا يَهْوِي إِلَيْهَا الْعُرُ الْجَاهِلُ وَيَحْذَرُهَا ذُو اللَّبِّ الْعَاقِلُ» (حکمت/۱۱۹) (دنیا چون ماری سمی است، پوست آن نرم ولی سم کشنده در درون دارد، نادان فریب‌خورده به آن می‌گراید، و هوشمند عاقل از آن دوری گزیند).

در این گفتار با استفاده از تمثیل، تضاد ظاهر و باطن دنیا به ماری نشان داده شده که جلوه‌ای زیبا و خوش رنگ‌ونگار دارد و ظاهر پرفریش گویای بی‌رحمی باطن او نیست. انسان ناآگاه از لمس آن لذت می‌برد غافل از آن که پیام مرگ بر زبان دارد، اما خردمند هرگز تحت تأثیر ظاهر نرم و لطیف او قرار نمی‌گیرد و دل در گرو محبتش نمی‌سپارد. متکلم با استدلالی قابل فهم به آسیب‌شناسی دنیا می‌پردازد.

۲-۱-۲-۲. استعاره

استعاره یکی از ابزارهای زبانی است که گوینده برای دستیابی به نتیجه مطلوب از آن بهره می‌گیرد. در حقیقت استعاره احتجاجی با استعاره بدیعی متفاوت است؛ از آن روی که «هدف از استعاره بدیعی تنها لذت ادبی است و با منظور و هدف استدلالی گوینده ارتباطی ندارد. این نوع استعاره را تنها ادیبان برای اظهار توانایی زبانی و ادبی به کار می‌برند که سیاق کلامشان بر زیبایی لفظی و جلوه‌های سبکی دلالت دارد. حال آنکه استعاره احتجاجی به منظور انگیزه‌های کلامی متکلم در چهارچوب کاربرد کلام و فرآیند تحلیل گفتمان نمود می‌یابد» (العزوی، ۲۰۰۶: ۱۰۹) که از طریق روند جایگزینی با شبیه‌سازی و بیان موضوع به صورت مجازی طی حرکتی کنش‌گرایانه انجام می‌پذیرد و گوینده با تکیه بر آن، منظور خود را بهتر به خواننده می‌رساند؛ زیرا استعاره را جایگزین الفاظ عادی می‌نماید.

از دیدگاه «عبدالقاهر جرجانی» و «پیرلمان» استعاره، نوعی هنجارشکنی در کاربرد لفظ از معنای اصلی آن به معنای مجازی است که متکلم این تکنیک را به‌عنوان تأثیرگذارترین استراتژی احتجاجی در فرآیند گفتمان و ارتباطات به کار می‌گیرد. آنان بر این باورند که استعاره، مجازی است که در مرحله فراتر از تشبیه قرار دارد؛ چراکه در استعاره یکی از طرفین تشبیه حذف می‌شود و به‌نوعی بر بار اقناعی کلام اثر می‌گذارد (ملکیه، ۲۰۰۶: ۲۷). از آنجا که هدف امام علی تبیین و روشنگری مسائل دینی، اخلاقی، اجتماعی و... است به اقتضای طبیعت موضوع از ترکیبات استعاری بهره می‌گیرد تا معنای مورد نظرش را با عمق و دقت بیشتری بیان کند، اما آنچه استعاره‌های نهج‌البلاغه را در چهارچوب علم کاربردشناختی قرار می‌دهد، توانش معنایی آن است که در بسیاری از مواقع علاوه بر بعد زیباشناسی برای اثبات کلام کاربرد می‌یابد. به عنوان نمونه می‌خوانیم:

«لَيْسَتْ الرُّؤْيَةُ كَالْمُعَانِيَةِ مَعَ الْإِبْصَارِ فَقَدْ تَكْذِبُ الْعُيُونُ أَهْلَهَا وَلَا يَغُشُّ الْعَقْلُ مَنِ اسْتَنْصَحَهُ» (حکمت/۲۸۱)
اندیشیدن همانند دیدن نیست؛ زیرا گاهی چشم‌ها دروغ می‌نمایند، اما آن کس که از عقل نصیحت خواهد به او خیانت نمی‌کند).

صاحب کلام، تفاوت ادراکات حسی و عقلی را ذکر می‌کند و یافته‌های عقلانی را که از گذرگاه تفکر صحیح به دست می‌آید، بیشتر از یافته‌های حسی قابل‌اعتماد می‌داند. در حقیقت برای بیان استواری بنیان خردورزی دو دلیل ذکر شده که جهت تثبیت هر چه بیشتر آن در ذهن مخاطب، با استعاره پیوند خورده است. در سایه استعاره مکنیه، صفت دروغ‌گویی را به حس بینایی نسبت می‌دهد؛ بدین منظور که حواس با توجه به ماهیت وجودیشان دچار خطا و اشتباه می‌شوند و انسان را به بیراهه می‌کشاند. همچنین در دلیل دوم، به کمک استعاره مکنیه، خیانت‌کاری را از خردورزی دور می‌دانند؛ از آن روی که اندیشه، راه‌های درست رسیدن به حقایق را پیش روی بشر قرار می‌دهد و به خردورزان دروغ نمی‌گوید.

گاه استعاره در کلام امام (ع) بر پایه اختلاف و ناسازگاری بنا می‌شود تا آنجا که هیچ شباهتی بین مستعارله و مستعارمنه دیده نمی‌شود و فاصله معنای حقیقی و مجازی بسیار دور است. این‌گونه از استعارات دلالت‌های جدیدی را در جمله می‌آفرینند و به حل معما شبیه می‌شوند. این است که برخی از پژوهشگران

بر این باورند که «هرچه دو امر از نظر ویژگی‌های جوهری و ذاتی با هم اختلاف داشته باشند استعاره زیباتر و غریب‌تر است» (ابو العدوس، ۱۹۹۷: ۳۷). از نمونه بارز این استعاره در کلام امیرمؤمنان می‌توان به نمونه زیر اشاره نمود:

«أَلَا حُرٌّ يَدْعُ هَذِهِ اللَّمَّاطَةَ لِأَهْلِهَا إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةَ فَلَا تَبِعُوهَا إِلَّا بِهَا» (حکمت/۴۵۶) (آیا آزادمردی نیست که این لقمه جویده حرام دنیا را به اهلش واگذارد؟ همانا بهایی برای جان شما جز بهشت نیست، پس به کمتر از آن نفروشید).

از متن چنین برمی‌آید که حضرت با لحن پرسشی و با عبارتی که پرده از حقارت دنیا برمی‌دارد می‌فرماید: آیا آزادهای نیست که این غذای مانده را به اهلش واگذارد؟ واژه «اللماطة» به معنای ته‌مانده‌های غذای خورده شده است که امام آن را به اعتبار کم‌ارزشی، استعاره از دنیا قرار می‌دهد؛ زیرا دنیا را حقیرتر از آن می‌داند که انسان آزادهای - که خویشان را از بندگی شیطان و هوای نفس رها کرده و خود را برای پروردگار خالص گردانیده - گرفتار آن شود؛ با این استدلال که بهایی جان انسان بهشت است. لازم به ذکر است که در بیان این گفتار حکیمانه تکنیک‌های بلاغی و زبانی به یکدیگر گره خورده‌اند و حرف پیوند «إن» و ادات حصر «إلا» برای تأکید کلام ذکر شده است.

۲-۱-۲-۳. کنایه

در نگرشی معناشناختی و کاربردشناختی، کنایه از قابلیت استدلالی برخوردار است که از تکنیک‌های ابداع در اثبات معنا به‌شمار می‌آید. چنانکه عبدالقاهر جرجانی بر این باور است که برای کنایه در اثبات معنا مزیتی است که برای کلام صریح نیست؛ «هر خردورزی می‌داند که تأکید ویژگی‌ای با اثبات دلیل و تصدیق آن با امری که گواه بر وجودش است بلیغ‌تر و پرتأکیدتر از کلامی است که به‌صورت ساده بیاید» (۲۰۰۱: ۵۴). در حقیقت منظور از کنایه آن است که گوینده برای اثبات یک معنا به واژه‌ای که در زبان برای آن وضع شده تکیه نمی‌کند، بلکه به معنایی که ملزوم آن است روی می‌آورد و آن را استدلالی بر کلام خویش قرار می‌دهد. ساختار هنری کنایه و ارزش زیبایی‌شناختی آن بیشتر در زنجیره منطقی است که دو معنا را به یکدیگر پیوند می‌دهد و خواننده با تلاش ذهنی به معنای پوشیده در کنایه دست می‌یابد و رمز آن را می‌گشاید و در آفرینش هنری گوینده شریک و از لذت ادبی بهره‌مند می‌شود.

آرایه کنایه در کلمات قصار بسامد حضور بالایی به خود اختصاص داده که این امر نه تنها نشان‌دهنده توانش زبانی و غنای واژگانی حضرت است، بلکه بر توانایی ایشان در کاربرد دقیق کلام نیز دلالت دارد. در حقیقت کنایات جهت ارائه استدلالی منطقی در مسیر تکاپوی ذهنی مخاطب و در راستای کشف رازهای نهفته‌ی اندیشه‌های معنوی ایشان و تعمیم تعالیم والای دینی و اخلاقی در ساختاری ملموس به خدمت گرفته شده است. به‌عنوان نمونه آمده است:

«الْإِنْسَانُ ثَلَاثَةٌ فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَمُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ وَهَمَّجٌ رِعَاغٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِيٍّ يَمِيلُونَ مَعِ كُلِّ رِيحٍ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَلَمْ يَلْحَقُوا إِلَى رُحْنٍ وَثِيقٍ» (حکمت/۱۴۷) (مردم سه دسته‌اند: دانشمند الهی، آموزنده‌ای بر راه رستگاری، و گروهی مثل پشه‌هایی که دست‌خوش باد و طوفان هستند و همیشه سرگردانند، که به دنبال هر سر و

صدایی می‌روند، و با وزش هر بادی حرکت می‌کنند، نه از روشنایی دانش نور گرفتند، و نه به پناهگاه استواری پناه گرفتند.)

امام(ع) در معرفی انسان‌های گمراه از عبارت «همج رعاع» بهره می‌گیرد که کنایه از بی‌ارزشی این افراد است و شخصیت حقیر آنان را با چهار استدلال به نمایش می‌گذارد، دلائلی چون: ۱- از هر صدایی پیروی می‌کنند (کنایه از این که بی‌هدف هستند و حق و حقدمداری برایشان مفهومی ندارد). ۲- با وزش هر نسیمی همنوا می‌شوند (این عبارت کنایه از بی‌ثباتی در ایمان و عقیده آنان است). ۳- به نور دانش روشن نشده‌اند. ۴- به پایه استواری تکیه نمی‌کنند (پایه استوار کنایه از اعتقاد راستین است که در دفع گرفتاری‌های آخرت تکیه‌گاه است). در این نمونه نتیجه و حجت‌ها در قالب کنایه بیان شده است؛ یعنی معنی مقصود در پوشش معانی ملزوم و مشابه آن تجلی یافته که مخاطب با تلاش ذهنی می‌باید به معنی پوشیده دست یابد. در حقیقت فهم مفهوم کنایی با نوعی کشف همراه است که مخاطب ابتدا با گوینده هم‌زبان و سپس هم‌دل می‌شود که این امر در تغییر رفتار و نگرش مخاطب مؤثر است.

حضرت علی(ع) با چینش زیبای کلمات در کنار هم و بهره‌جویی از آرایه کنایه می‌فرماید: «يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا إِلَيْكَ عَنِّي ... قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِيهَا فَعَيْشُكَ قَصِيرٌ وَ حَطْرُكَ يَسِيرٌ وَ أَمْلُكَ حَقِيرٌ» (حکمت/۷۷) (ای دنیا! ای دنیا! از من دور شو. تو را سه طلاقه کرده‌ام، تا بازگشتی نباشد، دوران زندگانی تو کوتاه، ارزش تو اندک، و آرزوی تو پست است. آه از توشه اندک، و درازی راه، و دوری منزل، و عظمت روز قیامت).

عبارت «قد طلقتک ثلاثاً لا رجعة فیها» کنایه از نهایت نارضایتی و بی‌توجهی نسبت به دنیا است. کاربرد این کنایه در واقع راهبردی تقریری جهت متقاعدسازی مردم برای تأکید بر پستی دنیا و شناخت دام‌های آن و توجه به اهداف والای انسانی است. متکلم برای استحکام کنایه، مجموعه‌ای از دلائل را زنجیره‌وار همچون «زندگانی کوتاه، ارزش و اعتبار اندک، آرزوی کوچک» بیان می‌دارد. همچنین برای گسترش بعد تأکیدی کلام، دلائل به گونه مسجع و ایجازگونه بیان می‌شوند که به‌نوعی در تأکید معنا مؤثر است.

نتیجه‌گیری

۱. امام علی(ع) به‌عنوان یک هدایتگر، برای جذب مردم به عقاید اسلامی و جلوگیری از تشویش فکری، متقاعدسازی و تغییر دیدگاه‌ها و اعتقادات مخاطبان، در بیان سخنان حکیمانه خویش با تکیه بر شیوه و اسلوب‌های زبانی و بلاغی از جنبه‌های کاربردی زبان استفاده می‌کند. فراوانی کاربرد احتجاج در بافت کلام صاحب سخن، این شگرد را به یک ویژگی سبکی برای نهج‌البلاغه تبدیل کرده است.

۲. حضرت(ع) برای آشکار نمودن و رساندن پیام دین و اقناع مخاطب از استراتژی‌های زبانی و بلاغی بهره می‌گیرد؛ گوناگونی استراتژی‌های زبانی و بسامد بالای عوامل احتجاج در نهج‌البلاغه از یک طرف زمینه انسجام کلام حضرت را فراهم آورده و از دیگر سوی به توجیه و اثبات کلام ایشان در اندیشه مخاطبان کمک نموده است. تحقیق نشان می‌دهد صاحب سخن به اقتضای طبیعت موضوع و متناسب با مقتضای

منابع

- ابن منظور الإفريقي المصري، ابوالفضل جمال الدين محمد بن مكرم، (١٩٩٤). لسان العرب. لبنان: دار الصادر.
- ابن منظور الإفريقي المصري، ابوالفضل جمال الدين محمد بن مكرم، (١٩٩٤). لسان العرب. لبنان: دار الصادر.
- ابن هشام الأنصاري، جمال الدين أبو محمد، (١٩٨٣). شرح قطراندي و بل الصدى. تحقيق: محمد محي الدين عبد الحميد. مصر: الشركة المتحدة للتوزيع.
- ابوالعدوس، يوسف، (١٩٩٧). الإستعارة في النقد الأدبي الحديث: الأبعاد المعرفية والجمال. عمان: منشورات الأهلية.
- اعراب، حبيب، (٢٠٠١). «الحجاج والاستدلال الحجاجي عناصر استقصاء نظري»، مجلة عالم الفكر، شماره ١، دوره ٣، ٩٧-١٣٨.
- الباهي، حسان، (٢٠٠٤). الحوار ومنهجية التفكير النقدي. إفريقيا الشرق: الدار البيضاء.
- بوزناشة، نورالدين، (٢٠١٠). «الحجاج في درس اللغوي الغربي»، مجلة علوم إنسانية، شماره ٢٤، دوره ٥، ٣٠-٥.
- بوقره، نعمان، (٢٠١٢). الخطاب الأدبي و رهانات التأويل قراءات نصية تداولية حجاجية. الأردن: عالم الكتب الحديث للنشر و التوزيع.
- جرجاني، عبدالقاهر، (٢٠٠١). دلائل الإعجاز. تحقيق: عبد الحميد هندواي. لبنان: دارالكتب العلمية.
- حسان، تمام، (٢٠٠٤). اللغة العربية معناها ومبناها. قاهره: عالم الكتب.
- حسن، عباس، (د.ت). نحو الوافي. قاهره: دارالمعارف.
- درنوني، ايمان، (٢٠١٣). الحجاج في النص القرآني؛ سوره الانبياء نموذجاً. جامعة حاج لخضر باتنه.
- دريدي، ساميه، (٢٠١١). الحجاج في الشعر العربي بنيتة واساليه. اردن: عالم الكتب الحديث.
- دشتي، محمد، (١٣٨٤). ترجمه نهج البلاغه. قم: موسسه فرهنگي تحقيقاتي اميرالمؤمنين (ع).
- الشهرري، عبدالهادي بن ظافر، (٢٠٠٤). استراتيجيات الخطاب: مقارنة لغوية تداولية. لبنان: دارالكتاب الجديدالمتحدة.
- صوله، عبدالله، (٢٠٠٦). الحجاج في القرآن الكريم من خلال أهم خصائصه الأسلوبية. لبنان: دار الفارابي.
- طروس، محمد، (٢٠٠٥). النظرية الحجاجية من خلال الدراسات البلاغية و المنطقية و اللسانية. مغرب: دارالناشر للثقافة.
- الطلبة، محمد سالم، (٢٠٠٨). الحجاج في البلاغة المعاصرة. ليبيا: دارالكتب الجديدة المتحدة.
- العبد، محمد، (٢٠٠٢). «النص الحجاجي العربي؛ دراسة في وسائل الإقناع»، مجلة فصول، شماره ٢٠، دوره ٥، ٣٥-٥٥.
- العزاوي، ابوبكر، (٢٠٠٦). اللغة والحجاج. دار الأحمديّة للنشر. الطبعة الاولى.
- العمري، محمد، (٢٠٠٥). البلاغة الجديدة بين التخييل و التداول. إفريقيا الشرق: دارالبيضاء.
- كرمپور، زهرا؛ حسومي، ولي الله و خاكپور، حسين، (١٣٩٤). «اقناع مخاطب در نهج البلاغه». فصلنامه پژوهشنامه نهج البلاغه، شماره ٩، دوره ٣، ٢٧-٥٣.

-
- محفوظی، سلیم. (٢٠١٠). وسائل الإقناع فی خطبة طارق بن زیاد؛ دراسة تحليلية فی ضوء نظرية الحجاج. الجزائر: جامعة الحاج الحضرة، وزارة التعليم العالی و البحث العلمی.
 - مكارم شیرازی، ناصر. (١٣٩٠). پیام امام. قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب.
 - ملكية، غبار و اميزل، احمد. (٢٠٠٦). الحجاج فی درس الفلسفة. المغرب: إفريقيا الشرق.
 - الناجح، عزالدين. (٢٠١١). العوامل الحجاجية فی اللغة العربية. تونس: مكتبة علاء الدين.